



پیغام عشق

قسمت چهارصد و هفتاد و نهم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۵ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۹

گر کسی می‌گفتشان کین سو روید

تا ازین اشجار مُستَسعدِ شوید

اشجار: جمعِ شجر؛ درختان

مُستَسعد: سعادت جوینده

اگر فرضاً کسی به آن‌ها می‌گفت: که به این سو، به‌سوی بزرگان بروید، فضا را باز کرده تا سعادت‌مند شوید و از پیغام‌های ایزدی بهره ببرید...

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۰

جمله می‌گفتند کین مسکینِ مست

از قضاءُالله دیوانه شده ست

من‌های ذهنی می‌گفتند: که این بیچاره، انسان فضاگشا مست و خرافاتی شده، عقلش را از دست داده و از قضای خدا دیوانه شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۱

مغزِ این مسکین ز سودایِ دراز

وز ریاضت گشت فاسد چون پیاز



مغز این بیچاره، انسانی که فضای درون را گشوده و جهان را با ارتعاش زندگی آبادان می‌کند، در اثر کار روی خود و کشیدن درد هشیارانه مثل پیاز فاسد شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۲

او عجب می‌ماند یا رَبِّ، حال چیست

خلق را این پرده و اضلال چیست؟

*اضلال: گمراهی، گمراه کردن

انسان زنده شده به خدا از غفلت و جهالت من‌های ذهنی تعجب می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا، این چه حالتی ست که آن‌ها دارند؟ این حجاب همانیدگی و گمراهی مردم برای چیست؟ چرا من ذهنی را ادامه می‌دهند؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۳

خلق گوناگون با صد رأی و عقل

یک قدم آن سو نمی‌آرند نقل

این آدم‌ها با صد نوع اندیشه و عقل، با تمام دانش ذهنی، مهارت در کارهای دنیوی و هم‌هویت شدن با چیزها، حتی یک قدم به سوی بزرگان و اولیا بر نمی‌دارند؛ زیرا آن‌ها با دید غلط همانیدگی‌های مرکزشان جزییات را می‌بینند و همانیدگی‌ها را زیاد می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۶

بعد از آن گفتش که گندم آن کیست؟

گفت: امانت از یتیم بی وصی ست

یتیم بی‌وصی: یتیمی که قیّم و سرپرست نداشته باشد.

سپس پرنده از صیّاد پرسید که گندم مال کیست؟ صیّاد جواب داد: این گندم امانتِ یتیمی ست که سرپرستی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۷

مالِ ایتام است، امانت پیشِ من

ز آنکه پندارند ما را مؤتمن

ایتام: یتیمان

مؤتمن: امین، مورد اعتماد

این گندم (همانیدگی‌ها) مال یتیمان است که چون مرا مورد اعتماد پنداشته‌اند آن را نزد من به امانت گذاشته‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۸

گفت: من مضطّرّم و مجروح حال

هست مُردار این زمان بر من حلال

مُضطّر: بیچاره، ناچار

پرنده گفت: من بیچاره و پریشان حالم. در این وقت حتّی خوردن مُردار نیز بر من حلال است؛ که البته هیچ‌کس آن قدر

مضطّر و مجروح حال نیست که بخواهد با چیز جدیدی همانیده شود.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۳

«... فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ...»



«... ولی آن کس که مجبور شود به خاطر حفظ جان از آن اشیاء حرام بخورد در صورتی که علاقه‌مند به خوردن و لذت بردن از چنین چیزهایی نبوده و متجاوز از حدّ سدّجوع هم نباشد، گناهی بر او نیست.»
 «غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ»: نه طالب و راغب آن باشد و نه از حد ضرورت تجاوز کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۹

هین به دستوری ازین گندم خورم

ای امین و پارسا و محترم

به دستوری: به اذن و اجازه

ای مرد امین و محترم و پارسا بدان که، من با اجازه شما از این گندم می‌خورم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

گفت: مُفْتی ضرورت هم تویی

بی ضرورت گر خوری، مُجْرِم شوی

مُفتی: فتوا دهنده

صیاد گفت: فتواد هنده خود تو هستی و خودت بهتر می‌دانی که خوردن دانه‌ها برای تو ضرورت دارد یا نه، اما اگر بدون ضرورت بخوری گناهکار می‌شوی؛ هرکسی خودش با فضاگشایی و عدم کردن مرکز تشخیص می‌دهد که دیدهای غلط همانیدگی‌ها برای خودش و دیگران ضرر داشته و سبب می‌شود که دوباره به دام ذهن بیفتد و درد بکشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

وَر ضرورت هست، هم پرهیز به

وَر خوری، باری ضَمانِ آن بده

ضَمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن

اگر خوردن دانه‌ها با دید من‌ذهنی ضرورت هم داشته باشد، باید بدانی آن ضرورتی را که ذهن نشان می‌دهد کاملاً غلط است، پس بهتر است از خوردن آن‌ها پرهیز کنی ولی اگر بخوری باید تقاص و کیفرش را پس بدهی که آن گرفتار شدن در درد و تله همانیدگی‌هاست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۲

مرغ بس در خود فرو رفت آن زمان

توسَنش سر بستد از جذبِ عِنان

توسَن: اسب سرکش

عِنان: لگام، دهانه اسب

پرنده در آن لحظه در این اندیشه فرو رفت که دانه‌ها را بخورد یا پرهیز کند؛ سرانجام عِنان اختیار از کف بداد و به سراغ دانه‌ها رفت؛ همان‌طور ما هم دائماً پرهیز می‌کنیم که با چیزی همانیده نشویم، ولی یک‌دفعه جذب چیزی می‌شویم که ذهنمان نشان داده و گندم همانیدگی را می‌خوریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۳

چون بخورد آن گندم، اندر فُخ بماند

چند او یاسین و اَلْانعام خواند

فُخ: دام



همین که پرنده از آن گندم خورد یعنی با چیزی همانیده شد، به دام همانیدگی افتاد. آن گاه شروع به خواندن سوره‌های «یس و انعام» کرد. «ذکر حق با من‌ذهنی فایده ندارد»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۴

بعد درماندن چه افسوس و چه آه؟

پیش از آن بایست این دود سیاه

پس از گرفتار شدن، درماندگی در ذهن و افتادن به تله همانیدگی‌ها آه کشیدن و افسوس خوردن چه فایده‌ای دارد؟ این دود سیاه یعنی آه حسرت کشیدن باید قبل از گرفتار شدن باشد.

نگهبانان هشیاری، قبل از افتادن انسان‌ها به تله همانیدگی‌ها، باید انسان‌ها را بیدار کنند؛ ما باید بچه‌هایمان را بیدار کنیم که به‌طور کامل به تله این جهان نیفتند بعد از این که به تله همانیدگی‌ها و دردها افتادند و گرفتار شدند، نصیحت کردن، دعا خواندن و مشورت کردن و ... فایده ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۵

آن زمان که حرص جنبید و هوس

آن زمان می‌گو که ای فریادرس

قبل از این که هوس خوردن دانه هم‌هویت‌شدگی و حرص رسیدن به آن تو را به دام بیندازد، آن زمان باید از خدا یاری می‌خواستی و می‌گفتی: ای فریادرس به فریاد من برس.

با تشکر فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۵ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۲

پاسبانی خُفت و دزد اسباب بُرد

رخت‌ها را زیرِ هر خاکی فشرد

نگهبانِ هشیاری که مأمور حفاظت از کاروانِ بشریت بود، خوابش بُرد و دزدان آمدند و رختِ زندگیِ اهلِ کاروان را از طریقِ همانیدگی‌هایشان دزدیدند و زیرِ خاکِ همانیدگی‌ها مدفون کردند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۳

روز شد، بیدار شد آن کاروان

دید رفته رخت و سیم و اُستران

روز که شد، اهلِ کاروان بیدار شدند و دیدند اثاث، زَر، نقره و شتران از دست رفته‌اند و دزدان، من‌های ذهنی، دار و ندارشان را برده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۴

پس بدو گفتند: ای حارسِ بگو

که چه شد این رخت؟ و این اسبابِ کو؟

حارس: نگهبان، پاسبان

کاروانیان گفتند: ای نگهبان بگو چه بلایی بر سرِ اموالِ ما آمده است؟ اسبابِ زندگی و هشیاری ما کجاست؟ در سن پنجاه، شصت سالگی از خود می‌پرسیم: پس حاصلِ زندگی من کجاست؟ تمامِ عمرم به غم، غصه و دعوا گذشته است.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۵

گفت: دزدان آمدند اندر نقاب

رخت‌ها بردند از پیشم شتاب

سپس نگهبان گفت: دزدان نقابدار که در این جا نماد همانیدگی‌ها هستند آمدند و با شتاب، زندگی شما را از جلوی چشم من برداشتند و رفتند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۶

قوم گفتندش که: ای چو تلّ ریگ

پس چه می‌کردی؟ که بی‌ای مُرده ریگ؟

تلّ ریگ: کنایه از شخص بی‌عرضه و بی‌خاصیت است.

مُرده ریگ: مالی که از مرده باقی مانده باشد، میراث، در این جا به معنی انسان حقیر.

کاروانیان گفتند: ای بی‌خاصیت، پس تو دیشب چکاره بودی؟ ای حقیر، اصلاً تو چه کاره‌ای؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۷

گفت: من یک کس بدم، ایشان گروه

با سلاح و با شجاعت با شکوه

نگهبان گفت: من یک نفر بودم و آنان گروهی مسلح، شجاع، پُرهیت و ترسناک بودند. اگر در این لحظه نگهبان هشیاری‌ات نیستی؛ یعنی مسئولیتِ کیفیتِ هشیاری‌ات را به عهده نمی‌گیری، فضاگشایی نمی‌کنی و از جنس هشیاری



حضور نمی‌شوی، به این دلیل است که ترس از دست دادنِ همانیدگی‌ها را داری و فکر می‌کنی آن‌ها به تو زندگی می‌دهند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۸

گفت: اگر در جنگ کم بودت امید

نعره‌یی زن کای کریمان برجهید

کاروانیان گفتند: اگر امید نداشتی که در جنگ پیروز شوی؛ لااقل فریادی می‌زدی و می‌گفتی: ای جوانمردان برخیزید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۹

گفت: آن دمِ کارد بنمودند و تیغ

که خُمُش، ورنه کُشیمت بی‌دریغ

نگهبان گفت: در آن زمان گروه دزدان، خنجر و شمشیر نشانم دادند که خاموش باش و گرنه بی‌هیچ ملاحظه‌ای تو را می‌کشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۰

آن زمان از ترس بستم من دهان

این زمان هیبه‌ای و فریاد و فغان

در آن زمان، من از شدت ترس دهانم را بستم و ساکت شدم. ولی اکنون می‌توانم فریاد بزنم و دادوقال راه بیندازم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۱

آن زمان بست آن دم که دم زنم



این زمان چندانکه خواهی هی کنم

در آن لحظه ترس چنان نفسم را بریده بود که حتی نمی توانستم نفسم بکشم. اما اکنون هرچه دلتان بخواهد فریاد می زنم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۲

چونکه عمرت بُرد دیو فاضحه

بی نمک باشد اَعُوذُ و فاتحه

فاضحه: رسوا کننده

ای انسان، وقتی من ذهنی رسواکننده، عمرت را در همانیدگی ها، موانع ذهنی و دشمن سازی تباه کرده و تو همچنان به خاطر ترس از دست دادن همانیدگی های مرکزت، آن ها را حفظ می کنی، پناه بردن به خدا و سوره فاتحه را به زبان خواندن فایده ای نداشته و کاری بی نمک است. مولانا توصیه می کند که نگذار دیو من ذهنی با همانیدن تو با دردها، باورها و هر چیزی که ذهن نشان می دهد عمرت را تلف کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۳

گرچه باشد بی نمک اکنون حنین

هست غفلت بی نمک تر ز آن، یقین

حنین: ناله، مویه

درست است که گفتیم وقتی که عمرت را تلف کرده ای دیگر خواندن سوره های قرآن و از دست شیطان به خدا پناه بردن، بی نمک است، ولی یقیناً غفلت کردن از آن هم بی نمک تر است. [در هر سن و وضعیتی که هستی رو به خدا کن، تسلیم شو و از او بخواه که به تو کمک کند.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۴

هم چنین هم بی نمک می نال نیز

که ذلیلان را نظر کن ای عزیز

همچنین ناله کن اگرچه ناله‌ات بی نمک باشد و در آن ناله بگو: ای خداوند عزیز انسان‌های خوار و ذلیل را نیز مورد عنایت خود قرار بده، یعنی اگرچه عُمرم را در من ذهنی به غفلت سپری کرده‌ام، مرا ببخش و به من نظر کن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۵

قادری، بی گاه باشد یا به گاه

از تو چیزی فوت کی شد ای اله؟

خداوندا، چه به موقع باشد و چه بی موقع، تو در همه وقت قادر و توانا هستی، چگونه ممکن است چیزی از تو گم شود؟ ما نیز هشیاری، امتداد خدا و از جنس تو هستیم، بنابراین چیزی از ما گم نمی شود؛ اگر با تسلیم و فضاگشایی به تو روی آوریم و دیگر بر گذشته تأسف نخوریم، هرچه قدر هم که دیر شده باشد باز هم تو می توانی به ما کمک کنی تا به تو زنده شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۶

شاه لا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ

کی شود از قدرتش مطلوب گم؟

شاه، خداوندی که فرموده است: «تأسف مخورید بدان چه در گذشته از شما گم شده است» چگونه ممکن است چیزی را که تو با فضاگشایی طلب می کنی در قلمرو قدرتش نباشد و مطلوب، امتداد خدا و هشیاری حضور را در آن در نیابی؟



بنابراین اگر شیطان، من ذهنی، به ما حمله کرده و درد کشیدیم و عمر ما تلف شده، ولی ذات ما آسیب‌ناپذیر است و به اصل ما آسیبی وارد نشده بنابراین می‌توانیم به خدا زنده شویم.

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۳

«لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»

«تا بر آن چه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدان چه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید. و خدا هیچ متکبر خود ستاینده‌ای را دوست ندارد.»

اگر چیزی را در گذشته گم کردی نباید تأسف بخوری و اگر چیزی به دست آوردی، نباید دچار تکبر بشوی؛ بلکه باید فضا را باز کنی و همین طور بی‌نمک، (گرچه که دیر شده) بنالی تا از قدرت او هشیاری در تو رشد کند.

با تشکر جیران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

